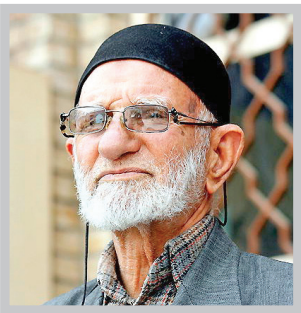


## جهان آرایی که چشم و چراغ گرگان بود

تلویزیون پیرمرد را نشان می‌دهد که روی دست‌های هم‌محله‌ای‌هایش تشییع می‌شود. با همان نگاه خوابیده در چشم‌های نگران‌ش. با همان کلاه‌لگنی.

پیرمرد چشم محله بود. چشم محله خیابان گرگان. روز مصاحبه‌این را فهمیدم.وقتی همسایه‌هانشانی خانه‌اش را نشانم دادند. تعارف کرد به خانه‌اش که بوی پسر شهیدش را می‌داد. دست‌هایش را تندتند در هوا می‌چرخاند و کلاه لگنی‌اش را وقت حرف زدن گاهی کنار می‌زد و سری می‌خاراند به‌عادت. چشم‌های ممد روی دیوار خانه تکرار می‌شد و پیرمرد چای‌نبات خوزستانی تعارف می‌کرد. نگاهش جایی گم شده بودو چشم‌هایش گامبه‌گام خیس می‌شد. پیرمرد در خیابان گرگان در خانه‌ای که سال‌ها بود روزگارش را در آن می‌گذراند خریدوفروش چادر می‌کرد. این کار را با وسواس زیاد و دقت انجام می‌داد. همان وسط‌های مصاحبه وقت را غنیمت شمرده و رفعت از زیرزمین خانه توپ‌های چادر را آوردو شروع کرده به تبلیغ چادرها. آن وسط‌ها هم یادش می‌ماند که از محمد بگوید، از جنگ‌زدگی بگوید. لهجه جنوبی‌اش مجلس را گرم می‌کرد و صحبت‌هایش به جان می‌نشست. «ما یادو نفر زخمی آمدیم تهران. سال ۶۰در خیابان ری منزلی اجاره کر دیم. از خرمشهر هیچ وسیله‌ای نیاورده بودیم. یعنی هیچکس نمی‌توانست چیزی بیاورد. البته من می‌توانستم به کمک محمد که فرمانده سپاه خرمشهر بود و سایلیم را بیاورم، اما نیاوردم تا مثل بقیه جنگ‌زده‌ها باشم.» پیرمرد گفت و گفت.از خانه‌ای برپایمان گفت که در اختیارشان قرار داده بودندو یک روز روی سرشان خراب شده، چون کنارش را گوگرداری کرده بود. و همه وسایلی که بهزحمت در تهران تهیه کرده بودند زیر آوار مانده. از ممد گفت، از اینکه مدتی زندگی مخفی داشته و در کوچه‌پزخانه‌ها کار می‌کرده.از زمانی گفت که ممدش با بنی‌صدر دست‌به‌یقه شده.

پیرمرد صاحب قرض الحسنه‌ای بود که با کمک آن برای دخترهای بی‌بضاعت خرمشهری جهاز تهیه می‌کرد. «با ۶۰هزار تومان برایشان جهاز می‌خرم. می‌روم سراغ مدیر کارخانه‌ها. همه چیز را با قیمت مناسب به حرمت پسرم در اختیارم قرار می‌دهند.» حیاط خانه هدایت‌الله پر از پیچک‌هایی بود که او با حوصله و وسواس آنها را با نخ بلندی به پشت‌بام وصل می‌کرد. آخر صحبت‌هایش نشست کنار حوض تا عکس بگیریم. من و من کرد. زبان گرد دهان چرخاند. رنگ‌به‌رنگ شد. گونه‌هایش گل انداخت و بالاخره خودش را راضی کرد تا دستی بکشد جلو پیشانی‌اش و اشاره‌ای کند به شال‌هایمان. گفت نمی‌خواهد روز قیامت به خاطر اینها عذاب بکشیم. اینها را هدایت‌الله جهان‌آرا می‌گفت، پدر محمد جهان‌آرا. هم‌او که نگران خرمشهر بود، که آبادانی به چشم ندیده بود. پیرمردی که می‌گفت هوای خوزستان دارد مردم را می‌کشد. هدایت‌الله الان آرام گرفته و روی دست‌های مردم خاطرات نگفته‌اش را با خود می‌برد.



## پیام تسلیت مدیرعامل سازمان تامین اجتماعی به مناسبت در گذشت حجاج بیت‌الله الحرام

بسم‌الله الرحمن الرحیم. انا لله و انا الیه راجعون. فاجعه دلخراش و جانسوز در گذشت زائران بیت‌الله الحرام در منابعت تأسف و تألم شدید تمامی مسلمانان جهان و مردم بزرگوار ایران شد. اینجانب در گذشت حجاج بیت‌الله الحرام را به محضر حضرت ولی عصر (عج)، مقام معظم رهبری، ملت شریف ایران و خانواده‌های داغدار این حادثه تسلیت عرض می‌کنم و برای درگذشتگان این مصیبت بزرگ غفران واسعه الهی و برای مجروحان شفای عاجل مسئلت می‌نمایم. تاکید می‌شود که شعب سازمان تامین اجتماعی در اسرع وقت نسبت به برقراری مستمری بازماندگان حجاج بیمه‌شده این سازمان اقدام می‌کنند و مراکز درمانی سازمان تامین اجتماعی در سراسر کشور آماده ارائه خدمات درمانی به مجروحان این حادثه هستند.

# پلتفرم

جایی برای حرف‌های خودمانی

## برگی میان گرداب

کتاب را انتشارات آمه در سال ۱۳۹۴ در ۱۰۴ صفحه منتشر کرده است. از این نویسنده تاکنون چند مجموعه‌داستان به چاپ رسیده که از آن میان می‌توان به مجموعه داستان «دو کیلو صافی» که در سال ۱۳۸۴ توسط انتشارات سبزان منتشر شده و داستان بلند «کیوار» در سال ۱۳۸۷ اشاره کرد.

داستان‌های مجموعه «برگی میان گرداب» با محوریت نگاه به بعضی مسائل زندگی مشترک بعد از ازدواج نوشته شده‌اند.

در بلندترین داستان مجموعه با عنوان «برگی میان گرداب»، زندگی نوجوانانی ترسیم می‌شود که با معضلات اجتماعی دست به گریبان‌اند و مسیر زندگی‌شان به‌شدت دست‌خوش حوادث می‌شود.

یوسفی‌کیا از کارکنان مدیریت درمان سازمان تامین اجتماعی استان خوزستان است.



فضای غالب شبکه‌های اجتماعی در دو هفته‌ای که گذشت به صورت مطلق بحث مسابقه استندآپ کمدی امیرمهدی ژوله و امین حیایی در برنامه خندوانه بود. حاشیه‌های رقابت میان این دو چنان فراگیر و جدی شد که خبرهای آن به روزنامه‌ها و خبرگزاری‌ها و وب‌سایت‌های خبری هم رسید. کاربران همیشه آماده در فضای دوقطبی شبکه‌های اجتماعی این بار هم یکی از پرتب‌وتاب‌ترین دوقطبی‌های سال‌های اخیر فضای مجازی را رقم زدند. طرفداران ژوله در فیس‌بوک و توئیتر و اینستاگرام و هر شبکه اجتماعی دیگر در این چند روز آنقدر برای رای دادن و در دفاع از او تبلیغ کردند که درنهایت او توانست این رقابت سنگین را که در مجموع ۴/۵ میلیون نفر در آن شرکت کرده بودند با پیروزی و البته اختلاف تنها ۲۰۳ رأی به سود خود به پایان ببرد. این طنزنویس سریال‌های کمدی مهران مدیری و مجلاتی مثل چلچراغ توانست در این رقابت امین حیایی، بازیگر سرشناس سینما، را که حداقل ۲۰ سال است در دنیای بازیگری حضور دارد پشت‌سر بگذارد. این رقابت چه در شب اجرای برنامه و چه در ادامه ماجرا و در طول رای‌گیری و پس از آن محور بحث‌های داغ و فراوانی در شبکه‌های اجتماعی بود. یکی از مهم‌ترین محورهای این دوقطبی که در شبکه‌های اجتماعی بیشتر از همه بر آن تاکید می‌شد رویکرد سیاسی دو سوی این رقابت تنگاتنگ بود.

در آن سویی ماجرا هم حامیان حیایی از غیر حرفه‌ای شدن این مسابقه طنز تلویزیونی انتقاد می‌کردند. برخی دیگر نیز به وجود آمدن و شدت گرفتن این همه شور و هیجان پیرامون یک مسابقه ساده تلویزیونی را درست می‌انداختند و آن را نشانه جوگیری و هیجان‌زدگی می‌دانستند. هر چه بود درنهایت این مسابقه هفته گذشته تمام شد و امیرمهدی ژوله به دور بعد مسابقه راه پیدا کرد. همانندسازی این رقابت سنگین و واکنش‌های طنزآمیز و انتقادی به آن چنان زیاد شد که می‌توان درباره آن چند شماره هشتک نوشت، اما واقعیت این است که بخش زیادی از نظرات قابلیت بازنشر در رسانه‌های رسمی را ندارند. با این حال بخش‌هایی از واکنش‌های کاربران شبکه‌های اجتماعی به این ماجرا در ادامه آمده است.

پس از بالا گرفتن کار و فعالیت پررنگ طرفداران ژوله در شبکه‌های اجتماعی بر برخی از چهره‌های شناخته‌شده به این ماجرا واکنش نشان دادند. مسعود دهنمکی، کارگردان فیلم‌های سینمایی اخراجی‌ها که امین حیایی در فیلم‌های او نیز بازی کرده، در اینستاگرام خود به حواشی مسابقه خندوانه بین امین حیایی و امیرمهدی ژوله واکنش نشان داد: «تحمّل مخالف از منظر برخی‌هایمنی همین دوقطبی‌سازی فقط برای چند رای بیشتر. در زمان اکران اخراجی‌های ۳ هم همین کار را کردند. برای آن‌ها مهم برد است، چه با تخریب و چه با تقلب در آمار فروش و چه با دوقطبی‌سازی یک مسابقه طنز. با مطلق آن‌ها، هالیوودی‌ها باید آنتونی کوین را به جرم بازی در نقش حمزه روی صندلی الکتریکی می‌نشاندد.»

هیوا فولادی از کاربران فیس‌بوک هم ماجرا را از این زاویه دیده

### خندوانه شبکه‌های اجتماعی

# ژوله – حیایی؛ خنده با طعم سیاست



است: «در تلویزیونی که دقیقا ۹۷ درصد برنامه‌هایش گریه‌ناک است، زیاد دور از ذهن به نظر نمی‌رسد اگر برنامه‌های طنزش به‌شدت نقد شوند. خندوانه با وجود تمام کاستی‌هایش یکی از بهترین برنامه‌های صداوسیما است. این برنامه باعث شده کم‌کم مردم تفاوت طنز و لودگی را بفهمند. مخاطبان این برنامه می‌بینند که چه تفاوت‌هایی است میان کسی که طنز است و طنز می‌نویسد با کسی که نقش کمدی بازی می‌کند.»

علی اصغر شفیعیان، روزنامه‌نگار طیف مقابل دهنمکی، هم جمع‌آوری رای برای ژوله را با استفاده از پارامترهای سیاسی با چنین نوشته‌ای نقد کرده است: «تا قبل از خندوانه #ژوله را کمتر کسی می‌شناخت، اما #حیایی را همه می‌شناختند. حالا بعد از دوقطبی‌سازی سیاسی در شبکه‌های اجتماعی بر سر رای به آن دو، ژوله رای آورده و کسانی رای او را ناشی از رقابت در سه روز اخیر می‌دانند. من متکر تاثیر شبکه‌های اجتماعی نیستم، اما در این باره با وجود تمام تلاش‌ها و مایه گذاشتن از دوقطبی ایجاد شده میان ژوله و حیایی، رای ژوله که به صورت طبیعی قابل رقابت با حیایی بود، فقط چند عدد از او بالاتر است.»

کاربری دیگر هم در توئیتر با انتقاد از این قضیه نوشت: «از هر کسی که اتفاقات خوب مردم را سیاسی می‌کند متفرم! اتفاقات برنامه ۹۰ را هنوز در خاطر ثبت‌شده داریم. بگذارید مردم در فضای پاک نفس بکشند!»

حسن امیری از کاربران فیس‌بوک هم کل ماجرای رقابت ژوله و حیایی را اینطور نقد کرده است: «یکی از بی‌مزه‌ترین و در عین حال مهم‌ترین دعو‌اهای فیس‌بوکی تاریخ ایران رو شاهد هستیم.»



## جمشید و کودکی اش، کتاب فروش و جسار تش

گاهی وقت‌ها مثل امروز بیکار که می‌شوم و یا احتیاج به استراحت دارم، روی بالکن ساختمان بلند و نیمه‌کاره محل کارم می‌نشینم و به خیابان مقابل ساختمان زل می‌زنم. آدم‌های زیادی سواره یا پیاده در رفت‌وآمدند. آدم‌هایی که هزاران حرف و درد در دل و هزاران فکر و عقیده متفاوت در سر دارند.

کمی بالاتر از ساختمان ما، چهارراه نسبتا شلوغی است که ماشین‌های زیادی در آن در حر کت‌اند. به چهارراه که دقیق می‌شوم جمشید را می‌بینم. پسرک با جثه کوچک و نحیفش از همین فاصله دور هم آشناست. جمشید شش سال دارد و کار هر روز‌اش این است که سر چهارراه بر که‌های دعای کمیل و ندبه و از این دست را بفروشد. البته هزار گاهی تصمیم می‌گیرد کارش را عوض کند و اجناس دیگری بفروشد یا هم دوستیم، ولی هیچ‌وقت از او درباره خانواده‌اش نپرسیده‌ام. هر وقت تشنه و خسته می‌شود به ساختمان ما می‌آید و سراغ من را می‌گیرد. به بچه‌ها گفته‌ام هوایش را داشته باشند و تا می‌توانند کمکش کنند. خودم هم هر از گاهی دعایی از او می‌خرم و به دوستانم هدیه می‌دهم. جمشید هم یکی از کودکان کار است. از همان‌هایی که در شهرهای بزرگ برای ساماندهی و آسایش آن‌ها انجمن تشکیل می‌دهند. اما اینجا هیچ‌کس به فکر آن‌ها نیست و در سرما و گرم مشغول کارند و از درس و مدرسه هم دیگر خبری نیست! همیشه از بچه‌هایی که سر چهارراه‌ها و خیابان‌ها کار می‌کنند خوشم می‌آید و تا بتوانم، حتی اگر احتیاج نداشته باشم، از آن‌ها خرید می‌کنم. بچه‌هایی که به هر دلیلی مشغول کار و تلاش برای پول درآوردن هستند از همین دوران کودکی سخت کار می‌کنندو روی پای خودشان می‌ایستند. با این کارم از آن‌ها حمایت می‌کنم... شاید...

امروز مشغول صرف صبحانه بودیم که اتفاق جالبی افتاد. در طبقه همکف ساختمان جمع شده بودیم که درودیوار درست‌حسابی ندارد. به‌یکباره خامی وارد ساختمان شد و این چیزی است که معمول نیست، در این محیط مردانه عموما خانم‌ها کمتر می‌آیند. سلام کرد و بعد از معرفی خودش، متوجه شدیم برای یک شرکت نشر کتاب کار می‌کند. از داخل کیش تعدادی کتاب بیرون آوردو به ما داد تا اگر مورد پسندمان بود خریداری کنیم و درواقع یک کتاب‌فروشی سیار بود. تا به حال در شهر کوچک ما چنین موردی پیش نیامده بود.

از اعتمادبه‌نفس و جسارت آن خانم حیرت‌زده شدم. حقیقتا کتاب‌باب میلم نبودند ولی به خاطر تشویق آن خانم و اینکه بچه‌ها به خرید کتاب‌ها را خریدم. این کار باعث شد دوستانم هم چند کتاب بخرند. خانم کتاب‌فروش از ما خداحافظی کرد. به خاطر اینکه آنجا شلوغ بود نتوانستم با او حرف بزنم، به دنبالش رفتم. هنوز از ساختمان خارج نشده بود که صدایش کردم و از اینکه زحمت می‌کشد و کتاب را در هر جا به دست مردم می‌رساند از او تشکر کردم.

گفتم اگر نیت کار شما مادی هم باشد باز هم از ارزش آن کم نمی‌کند. کتاب‌خوانی و تشویق و ترغیب مردم به آن تنها راهی است که می‌توان با آن فرهنگ و شعور مردم را بالا برد و مطمئنم این کار شما نقش زیادی در این امر مهم بازی می‌کند. به او توصیه کردم اگر ابتدا یکسری اطلاعات از منطقه و محلی که می‌خواهد برای آن‌ها کتاب بیاورد داشته باشد و اینکه عموما به چه کتاب‌هایی علاقه‌مندند، بازدهی کارش بیشتر خواهد شد. جالب است که کتاب‌هایی که خریدیم این یکی دو روز بین بچه‌ها دست‌به‌دست می‌شودو راجع به مطالب‌اش از همدیگر می‌پرسند. خوش‌حالم که به همین زودی، فرهنگ خوب کتاب‌خوانی در ساختمان نیمه‌کاره ما دارد جایی برای خودش باز می‌کند و این مهم را مدیون همان خانم کتاب‌فروش سیار و باجسارت هستیم.